

چو آرش ، کمان گیر شو! ...

باز روزِ نامیمون هفت و هشت ثور رسید
 نفرت از خلق و پرچم به تار و پودم دوید
 دل به سینه چون بسمل به یاد یاران تپید
 آرامش از جسمم خواب از چشمانم پرید
 سوزناله و دود دلم تا به افلاک رسید

داستان قاتلان را از کجا آغاز کنم
 عقده های گره خورده دل باز کنم
 چاکری میهن فروشان ابراز کنم
 باز سرود سوگ جانباختگان ساز کنم
 از ستمگاری شان جانم به لب رسید

خادی ها گردند گیر و گرفت بی شمار
 بردند و شکنجه کردند و آویختند به دار
 کارمندان دولت شدند از پست شان برکنار
 زن و مرد را ساختند بی حرمت و بی وقار
 روشنفکران را کشتند دوره جاهلان رسید

قصه از گریه یتیمان بی آب و نان کنم
 یاد از بیوه زنان راه گم سرگردان کنم
 یاد از رخسار خونچکان مادران کنم
 قصه از پدر نا امید و پریشان کنم
 خبر تیرباران پسرش به وی رسید

از ستم پرچم و خاد مردم آواره شد
 طالب و چلی و ملا در وطن هر کاره شد
 سوختند مکاتب را ، دختران بیچاره شد
 زنان در چهار دیوار خانه کنیز و "داده" شد
 علم و دانش دفن گردید دور قرآن رسید

سالها ست اجنبی به خاک ما قدم بگذاشته
به تاراج گنجینه های میهن پرداخته
بین ملیت ها نفاق و افتراق انداخته
پایگاه مستحکم در میهن ما ساخته
زین خبر شوم انزجارم تا استخوان رسید

مهد جنگاوران هر گز نگردد تسخیر
زیست دارد در بیشه اش پلنگ و ببر شیر
ای برادر! خواهر، گر امیری یا فقیر
چو آرش، کمان گیر شو! تیری بدست گیر
برخیزید از خواب غفلت تحمل سر رسید

* * * * *